

مجالس رمضانی

۱۹

مجلس نوزدهم

دربارهٔ غزوة فتح مکه



علامه محمد بن صالح العثيمين رحمه الله

ترجمه: حمید ساجدی



مرکز مطالعات متین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجلس نوزدهم: درباره غزوه فتح مکه

ستایش خدایی را که همه چیز را آفرید و اندازه آن را مقدر کرد، و محل ورود و خروج هر مخلوقی را دانست، و آنچه را که اراده کرد در ام الكتاب ثبت و نگاشت، پس آنچه را که پیش انداخته پس اندازنده‌ای نیست، و آنچه را که پس انداخته پیش اندازنده‌ای نیست، و برای کسی که او را خوار کرده یاوری نیست و برای کسی که او را یاری کرده خوارکننده‌ای نیست، در پادشاهی و بقا و عزت و بزرگی یکتاست، پس هر کس که با او در این موارد نزاع کند، او را خوار می‌کند، یگانه و بی‌همتا است پروردگار بی نیاز، پس در آنچه آفریده و خلق کرده

شریکی ندارد، زنده و پاینده است، پس چه نیکو به امور خلقش قیام می‌کند و چه بیناست بر این امور. دانای آگاه است، پس آنچه بنده پنهان می‌کند و در دل نگاه می‌دارد بر او پوشیده نیست. او را بر آنچه از فضلش عطا کرده و آسان نموده ستایش می‌کنم، و گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست که یگانه و بی‌شریک است. توبه گناهکار را پذیرفت و از گناهش درگذشت و آمرزید، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست که راه هدایت را با او روشن و نورانی کرد، و تاریکی‌های شرک و غبار آن را زدود، و درهای مکه را برای آن حضرت گشود و بت‌ها را از خانه کعبه برچید و از بین برد. خداوند بر او و خاندان و یاران بزرگوار نیکوکارش درود و سلامی کامل فرستد، و بر پیروان آنها به نیکی تا زمانی که ماه به بدر و شب چهارده برسد.

برادران و خواهران من: همانطور که در این ماه مبارک غزوه بدر اتفاق افتاد که اسلام در آن پیروز شد و مناره‌اش برافراشته شد، همچنین غزوه فتح مکه نیز در این ماه رخ داد.

در سال هشتم هجری، خداوند مکه را با این فتح عظیم از شرک نجات داد، و اینگونه مکه به شهری اسلامی تبدیل شد که در آن توحید جایگزین شرک، ایمان جایگزین کفر، و اسلام جایگزین استکبار گردید. در آنجا عبادت خدای واحد قهار اعلام شد، و بت‌ها شکسته شدند و دیگر هرگز بازسازی نشدند.

سبب این فتح عظیم این بود که وقتی صلح بین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قریش در حدیبیه در سال ششم به انجام رسید، هر کس که می‌خواست وارد ائتلاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شد، و هر کس که می‌خواست وارد ائتلاف قریش می‌شد. پس خزاغه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد عهد و پیمان شد و بنی

بکر با قریش پیمان بست، و چون بین دو قبیله در جاهلیت خون‌هایی ریخته شده بود، بنی بکر از این آتش بس سوء استفاده کردند و به خزاعه در حالی که در امان بودند حمله کردند. قریش متحدان خود بنی بکر را با نیرو و سلاح به صورت پنهانی علیه خزاعه (متحدان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) یاری کردند. گروهی از خزاعه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و آنچه بنی بکر انجام داده بودند و یاری قریش به آنها را به اطلاع ایشان رساندند.

از آن سو قریش دست و پای خود را گم کردند و دیدند که با این کار پیمان خود را نقض کرده‌اند، پس رئیس خود ابوسفیان را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند تا پیمان را محکم کند و مدت آن را افزایش دهد. او به مدینه رفت و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره صحبت کرد، اما او پاسخی نداد، سپس با ابوبکر و عمر صحبت کرد تا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای او

شفاعت کنند، اما موفق نشد، سپس با علی بن ابی طالب صحبت کرد و او نیز موفق نشد، پس به او گفت: ای ابوالحسن چه می بینی؟ گفت: چیزی نمی بینم که برای تو سودی داشته باشد، اما تو سرور بنی کنانه هستی، پس برخیز و بین مردم امان بده (و صلح و امان همگانی اعلام کن)، گفت: آیا فکر می کنی این برای من سودی دارد؟ گفت: نه به خدا، اما غیر از این راه دیگری نمی بینم. پس ابوسفیان این کار را کرد، سپس به مکه بازگشت و قریش به او گفتند: چه خبر؟ گفت: نزد محمد رفتم و با او صحبت کردم، به خدا قسم جوابی به من نداد، سپس نزد پسر ابی قحافه و ابن خطاب رفتم و خیری نیافتم، سپس نزد علی آمدم و او پیشنهادی داد که انجام دادم، میان مردم امان دادم. گفتند: آیا محمد آن را پذیرفت؟ گفت: نه. گفتند: وای بر تو،

آن مرد (منظورشان علی بود) جز این که با تو بازی کرد کار دیگری نکرد!

اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب خود دستور آماده شدن برای جنگ را داد، و خواسته‌های خود و وظایف آنان را تعیین نمود، و قبایل اطراف خود را فراخواند و فرمود: «**خدایا اخبار و جاسوسان را از قریش بگیر تا ناگهان در سرزمینشان به آنها حمله کرده و غافلگیرشان نماییم**».^۲ سپس با حدود ده هزار جنگجو از مدینه خارج شد، و عبدالله بن ام مکتوم را بر مدینه گذاشت. هنگامی که در میان راه بود، در جحفه با عمویش عباس که با خانواده و فرزندانش مسلمان شده و در حال هجرت بودند ملاقات کرد، و در مکانی به نام ابواء، پسر عمویش ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب و پسر

۱- نگا: سیره ابن هشام (۵/ ۵۱-۵۲).

۲- نگا: سیره ابن هشام (۵/ ۵۲).

عمه‌اش عبدالله بن ابی امیه را ملاقات کرد، که از سرسخت‌ترین دشمنانش بودند. آن دو مسلمان شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسلامشان را پذیرفت، و در مورد ابوسفیان فرمود:

«امیدوارم جانشین حمزه باشد»^۱.

رسول الله صلی الله علیه و سلم هنگامی که به مکانی به نام مرالظهران در نزدیکی مکه رسید، به لشکر دستور داد ده هزار آتش روشن کنند، و عمر بن خطاب رضی الله عنه را به سرکردگی نگهبانان گماشت. عباس بن عبد المطلب بر قاطر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد تا کسی را پیدا کند که به قریش خبر دهد تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیایند و از او امان بخواهند و جنگ در مکه رخ ندهد. در حال حرکت بود که صدای ابوسفیان بن حرب را شنید

۱- نگا: زاد المعاد (۳/ ۴۰۱).

که به بُدیل بن ورقاء می‌گفت: هرگز آتشی مانند امشب ندیده‌ام.
بدیل گفت: این خزاعه است، ابوسفیان گفت: خزاعه کمتر و ذلیل‌تر از
این است که چنین آتشی بر پا کند. عباس صدای ابوسفیان را
شناخت و او را صدا زد. ابوسفیان گفت: چه خبر است ای ابوالفضل؟
گفت: این رسول خداست که در میان مردم [برای فتح مکه] آمده
است. گفت: چاره چیست؟ عباس گفت: سوار شو تا تو را نزد رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم ببرم و برایت امان بگیرم. پس او را نزد
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و
سلم فرمود: «وای بر تو ای ابوسفیان! آیا وقت آن نرسیده که بدانی
معبودی جز الله نیست؟» گفت: پدر و مادرم فدایت، چقدر بردبار و
بزرگوار و نیکوکاری! می‌دانم که اگر جز الله معبود دیگری بود، اکنون
به دادم می‌رسید. فرمود: «آیا وقت آن نرسیده که بدانی من رسول

خدا هستم؟» ابوسفیان تردید کرد، عباس به او گفت: وای بر تو، اسلام بیاور، پس اسلام آورد و شهادت حق را بر زبان جاری کرد.^۱

سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم به عباس دستور داد ابوسفیان را در تنگهٔ دره، نزدیک دهانهٔ کوه نگه دارد تا مسلمانان از مقابل او عبور کنند. قبایل با پرچم‌هایشان از مقابل او عبور می کردند، و هیچ قبیله‌ای از مقابل او عبور نمی کرد مگر اینکه از عباس راجع به آن سوال می کرد و او پاسخ می داد، و ابوسفیان می گفت: مرا با این قبیله کاری نیست. تا اینکه دسته‌ای رسید که مانند آن را کسی ندیده بود. ابو سفیان گفت: اینها چه کسانی هستند؟ عباس گفت: اینها انصار هستند که سعد بن عبادہ سرکردهٔ آنهاست و پرچم با اوست. وقتی سعد مقابل او رسید، گفت: ای ابوسفیان، امروز روز نبرد سخت است،

۱- به روایت بیهقی در دلائل النبوة (۵/ ۳۲-۳۳).

امروز کعبه حلال می‌شود (و آنجا تخریب صورت می‌گیرد). سپس دسته‌ای آمد که کوچک‌ترین و مهمترین دسته‌ها بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش در آن بودند و پرچم آن با زیربن عوام بود. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار ابوسفیان عبور کرد، به او خبر داد که سعد چه گفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سعد اشتباه کرده است. بلکه امروز روزی است که خداوند در آن کعبه را بزرگ می‌دارد و روزی است که کعبه پوشانده می‌شود»^۱.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد [به عنوان تنبیه و توبیخ] پرچم از سعد گرفته شود و به پسرش قیس داده شود

۱- به روایت بخاری از آنجا که می‌گوید: «سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم به عباس امر کرد...». (مؤلف). به روایت بخاری: کتاب المغازی، باب این رکز النبی صلی الله علیه و سلم الراية يوم الفتح (۴۲۸۰).

و مناسب دید که پرچم به طور کامل از سعد گرفته نشود، و به پسرش برسد. سپس به راه خود ادامه داد و دستور داد پرچمش در حَجُون برافراشته شود، و به عنوان فاتحی پیروزمند و سربلند وارد مکه شد، و با کمال تواضع سرش را برای خداوند عزوجل پایین آورده بود، به طوری که پیشانی‌اش نزدیک بود به جهاز شترش برسد، و در این حال این آیه را تلاوت می‌فرمود: **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا** (الفتح: ۱) (ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم). و آن را تکرار می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خالد بن ولید را بریک سوی لشکر و زبیر بن عوام را بر سوی دیگر گماشت و فرمود: **«هر کس وارد مسجد الحرام شود در امان است، هر کس وارد خانهٔ ابوسفیان شود در امان است، و هر کس وارد خانه‌اش شود و درش را ببندد در امان است»**!

۱- به روایت ابوداود: کتاب الخراج والفیء والإمارة، باب ما جاء فی خبر الطائف (۳۰۲۲).

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به راه خود ادامه داد تا به مسجد الحرام رسید و بر شترش آن را طواف کرد. در اطراف خانه کعبه سیصد و شصت بت بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با کمانی که در دست داشت به آنها ضربه می‌زد و می‌فرمود: **{جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا}** [الإسراء: ۸۱] (حق فرا رسیده و باطل از میان رفته و نابود گشته است. اصولاً باطل همیشه از میان رفتنی و نابود شدنی است) [سبأ: ۴۹]، **{جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ}** (حق به میان آمد و باطل نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد، و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد)، و بت‌ها بر صورت‌هایشان می‌افتادند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد کعبه شد و تصاویر [و نقاشی‌هایی] در آن دید که دستور داد آنها را پاک کنند، سپس در

آنجا نماز خواند. وقتی فارغ شد، در آنجا گشت و در گوشه‌های آن تکبیر گفت و خداوند عزوجل را به یگانگی یاد کرد.

سپس بر در کعبه ایستاد در حالی که قریش زیر پای او منتظر بودند که چه می‌کند. نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست به دو طرف در گرفته و فرمود: «معبودی جز الله نیست، یگانه و بی‌شریک است، پادشاهی و ستایش از آن اوست و او بر هر چیز تواناست، وعده‌اش را محقق ساخت و بنده‌اش را یاری کرد و فرقه‌ها (ی دشمن) را به تنهایی شکست داد. ای قریشیان! خداوند نخوت جاهلیت و فخر فروشی به پدران را از شما دور کرد، مردم از نسل آدم هستند و آدم از خاک آفریده شده است: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** [حجرات: ۱۳] (ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم

تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرمی‌ترین شما در نزد خدا
متقی‌ترین شماست. خداوند مسلماً آگاه و باخبر است). ای گروه
قریش، فکر می‌کنید با شما چه خواهم کرد؟» گفتند: گمان خیر
داریم، برادری بزرگوار و پسر برادری بزرگوار هستی! فرمود: «پس
همانطور که یوسف به برادرانش گفت، من نیز به شما می‌گویم: {لَا
تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ} [یوسف: ۹۲] (امروز هیچ گونه
سرزنش و توبیخی نسبت به شما در میان نیست [بلکه از شما در
می‌گذرم و برایتان طلب آمرزش می‌نمایم]). بروید، شما آزاد شدگان
هستید»!

۱- این داستان از آنجا که «سپس بر در کعبه ایستاد» از زاد المعاد و دیگر کتب
سیرت است. کلمه «طلاق» (آزاد شدگان) در صحیح بخاری در غزوه طائف آمده
است. ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: منظور از طلقاء - که جمع طلیق است
- کسانی از قریش و اتباع آنان است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در روز فتح

چون روز دوم فتح فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم به پا خاست، خداوند را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «خداوند مکه را حرام کرده است، نه مردم! پس برای کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، جایز نیست که در آن خونی بریزد یا درختی را قطع کند، و اگر کسی به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استناد کند، بگوید: خداوند به رسولش اجازه داده است و به شما اجازه نداده است، ضمن اینکه فقط ساعتی از روز (و در زمانی معین و کوتاه) به من اجازه داده شده است، و امروز حرمت آن مانند حرمت دیروزش بازگشته است، حاضران این پیام را به غایبان برسانند!»^۱

مکه بر آنان منت نهاد. (مؤلف). نگا: زاد المعاد (۳/ ۴۰۷-۴۰۸)، فتح الباری (۸/ ۴۸).

۱- به روایت بخاری. (مؤلف). بخاری: کتاب العلم، باب لیبلغ الشاهد الغائب (۱۰۴).

زمانی که حمله به مکه برای رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم حلال شد، از طلوع خورشید تا نماز عصر روز فتح بود.^۱

سپس ایشان صلی الله علیه وآله و سلم نوزده روز در مکه اقامت کرد و نماز را شکسته می خواند و بقیه ماه را روزه نگرفت،^۲ زیرا قصد قطع سفر نداشت. ضمن اینکه برای تثبیت توحید و پایه های اسلام و تثبیت ایمان و بیعت مردم در مکه باقی ماند. در صحیح بخاری از مُجاشِع روایت شده است که گفت: برادرم را بعد از فتح نزد پیامبر

۱- به روایت احمد. (مؤلف). مسند احمد (۲/ ۱۷۹).

۲- به روایت بخاری به صورت پراکنده. (مؤلف). اول آن را بخاری در: کتاب المغازی، باب مقام النبی صلی الله علیه وسلم بمكة زمن الفتح به شماره (۴۲۹۸) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده و پایان آن را در: کتاب المغازی، باب غزوة الفتح فی رمضان (۴۲۷۵) از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

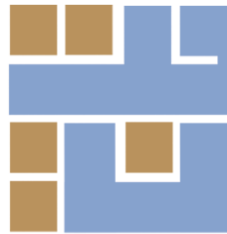
صلی الله علیه وآله وسلم آوردم تا با او بر هجرت بیعت کند. ایشان
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «**اهل هجرت آنچه از فضیلت و
جایگاه هجرت] بود را با خود بردند، اما من با او بر اسلام و ایمان و
جهاد بیعت می‌کنم.**»^۱

با این فتح آشکار، پیروزی خداوند کامل شد و مردم فوج فوج در دین
خدا داخل شدند، و شهر خدا به شهری اسلامی تبدیل شد که در آن
توحید الله و تصدیق رسولش و حاکمیت کتابش اعلام شد، و
حکومت در آنجا متعلق به مسلمانان گشته و شرک از میان رفته و
تاریکی آن پراکنده شد. الله اکبر ولله الحمد، این فضل خداوند بر
بندگانیش تا روز قیامت است.

۱- به روایت بخاری: کتاب المغازی (۴۳۰۵).

خداوندا، توفیق شکر این نعمت بزرگ را نصیب ما گردان، و پیروزی را
برای امت اسلامی در هر زمان و هر مکان محقق کن، و ما و پدران و
مادرانمان و همه مسلمانان را به رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان
بیامرز، و درود و سلام خداوند بر پیامبرمان محمد و بر خاندان و
یارانش باد.

مجلس نوزدهم: دربارهٔ غزوهٔ فتح مکه



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies